

فهرست مطالب

۱.....	سفر مرگ.....
۳.....	حتمی بودن مرگ.....
۵.....	ناگهانی مرگ.....
۶.....	آمادگی برای مرگ.....
۹.....	مرگ، پایان فرصت ها.....
۱۰.....	لحظة جان دادن.....
۱۳.....	یاد مرگ.....
۱۶.....	یاد مردگان.....
۱۹.....	عبرت از گذشتگان.....
۲۰.....	ترس از مرگ.....
۲۲.....	شهادت طلبی.....
۲۴.....	نگاه آخرت بین.....
۲۶.....	ارز آخرتی.....
۲۹.....	زندگی ذلت بار، یا مرگ شرافتمندانه؟.....

سفر مرگ

انسان همچون مسافری است که روزی به این دنیا می‌آید، سالیانی را در این «مسافرخانه» که نامش «دنیا»ست می‌گذراند و روزی هم کوچ کرده و از این جهان می‌رود و در ادامه راه، به مرحله و منزلگاه «برزخ» و «آخرت» می‌رسد.

این سفر، برای همه است. سفری است اجباری و حتمی و دنیا هم گذرگاه موقت است، نه قرارگاه همیشگی امام علی علیه السلام می‌فرماید:

این موضوع (مرگ) نه از شما آغاز شده است و نه به شما پایان می‌پذیرد. این همنشین شما که مرده است، در حال سفر است. او را در یکی از مسافرت‌هایش به حساب آورید.^۱

در سخنی دیگر می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۵۷: ان هذا الامر ليس لكم بدأ ولا إليكم انتهى...

به سوی مرگ بشتابید، مرگی که همگانی است و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست. مردم گذشته پیشاپیش شما آیند، قیامت هم شما را از پشت سرتان به جلو می‌برد. سبکبار شوید تا به قافله برسید، همانا پیش رفتگان در انتظار بازماندگانند.^۱

در کلام دیگری، با سفر دانستن مرگ و مسافر شمردن اهل دنیا می‌فرماید:

«إِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهَا كَسَفَرٍ سَلَكَوا سَبِيلًا...»^۲

مثل شما و دنیا، همچون مسافرانی است که گام در راهی نهاده‌اند و می‌پندارند که به پایان رسیده‌اند و تا قصد رسیدن به نشانی کرده‌اند، گویا به آن دست یافتند.

مرگ، آغاز راهی است طولانی و سفری بی‌بازگشت و مخاطره آمیز که مسافر این راه، باید پیش‌بینی‌های زیادی داشته باشد و ره‌توشه بردارد و برای آغاز این «راه بی‌برگشت»، مجهّز و مهیا باشد.

امیر مؤمنان در نامه‌ای بلند، به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد:

بدان که راهی پر مشقت و طولانی در پیش داری و بی‌نیاز از ره‌توشه و آمادگی و تلاش فراوان نیستی، باید توشه‌ای برداری که تو را به مقصد برساند. سبکبار باشی تا در راه نمانی... در پیش رو، گردنه‌های صعب‌العبور و گذرگاه‌های پر خطر داری. اگر بارت سبک باشد، بهتر می‌توانی راه را طی کنی و پایان سفر نیز، یا بهشت است یا جهنم. پس قبل از رسیدن به آخرت، وسیله و ره‌توشه بردار و جایگاه ابدی خود را آماده ساز که اگر رفتی، دیگر راه برگشتی نیست!

اگر کسی مرگ را سفر بداند، آماده آن خواهد شد. آمادگی برای سفر آخرت هم برداشتن توشه کافی از «اعمال صالح» و خوبی‌ها و طاعت‌هاست. آن حضرت می‌فرماید:

«مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ»

هر کس به یاد طول سفر [آخرت] باشد، خود را آماده می‌سازد.

نیز می‌فرماید:

از امکانات دنیا برای آخرت بهره‌گیر و وسایل سفر آخرت را فراهم ساز.

این نگاه، سبب می‌شود انسان دل به دنیا نبندد و برای این سفر مهم و دشوار و حتمی و سرنوشت ساز، بار بندد و مجهّز شود.

به قول اخوان ثالث:

بیا ره‌توشه برداریم

قدم در راه بی‌برگشت بگذاریم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷: بادروا امر العامه و خاصه احدکم و هو الموت...

۲. همان، خطبه ۹۹.

امام علی علیه السلام پیوسته به این سفر می‌اندیشید و وقتی دشواری‌های آن را یاد می‌کرد، آه می‌کشید و ناله بر می‌آورد که:

«أَه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ!»

آه، از کمی رहतوشه و درازی راه و دوری سفر!

آنچه انسان را در این سفر طولانی، سبکبار می‌کند، کاستن از گناهان است و آنچه بر توشه راه می‌افزاید، طاعت و عمل صالح است.

مسافر بی رहतوشه و بی تدبیر، در راه می‌ماند و به مقصد نمی‌رسد.

حتمی بودن مرگ

گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد

این گله را ببین که چه آسوده می‌چرد

این که گفته‌اند «قطعی‌ترین آینده هر کس، «مرگ» است» سخن درستی است و از این فرجام حتمی کسی گریز ندارد. اما انسان غافل، گاهی می‌پندارد مرگ برای او نخواهد بود و در این دنیا برای همیشه خواهد ماند. این تصور باطل، زمینه بسیاری از غرورها و غفلت‌ها و گناهان می‌شود و از آمادگی برای ورود به مرحله مرگ و برزخ، باز می‌دارد.

قرآن کریم، در آیه **«كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»**^۱، مرگ را برای همه حتمی می‌داند تا انسان را از این غفلت در آورد. عزیزترین و والاترین انسان‌ها نزد خداوند و نیز مقتدرترین حاکمان جهان هم روزی باید مرگ را بچشند. این سنت تخلّف ناپذیر الهی است، حتی برای پیامبران.

امیر مومنان علیه السلام درباره کسی همچون حضرت سلیمان که هم پیامبری بزرگ و حاکمی مقتدر بود و هم بر جنّ و انس و حیوانات و پرندگان سلطنت داشت و دامنه حکومت و اقتدارش بسیار عظیم و گسترده بود، می‌فرماید:

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»^۲

اگر کسی راهی برای زندگی جاودانه داشت یا می‌توانست راهی برای دفع مرگ پیدا کند، همانا او سلیمان بن داود بود که حکومت جنّ و انس در تسخیر او بود و مقام نبوت و قرب در پیشگاه خداوند هم داشت. اما وقتی اجلش رسید و مدتش سر آمد، تیرهای مرگ او را هدف قرار داد و از دنیا رفت و دیگران وارث او شدند...

در جملات متعددی امام علی علیه السلام مرگ را به تیر و کمان آماده‌ای تشبیه می‌کند و انسان را هدفی که این تیر از کمان مرگ به سوی او رها می‌شود و هرگز به خطا نمی‌رود. در جایی می‌فرماید:

«إِنَّمَا الْمَرءُ فِي الدُّنْيَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ نَهْبُ تَبَادِرُهُ الْمَصَائِبِ»^۱

۱. آل عمران ۱۸۵، انبیاء ۳۵، عنکبوت ۵۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

انسان در دنیا هدفی است که تیرهای مرگ بر آن می‌نشینند و ثروتی است دستخوش مصیبت‌ها.

در سخنی دیگر می‌فرماید:

بدانید که نگاه‌های مرگ به سوی شماست و گویا شما در چنگ او گرفتارید و چنگال‌های خود را در جان شما فرو برده است و کارهای دشوار دنیا و بلاهای طاقت‌فرسا، شما را از مرگ غافل ساخته است.^۲

و در جای دیگر این گونه تعبیر می‌کند:

«إِنَّمَا أَهْلُهَا فِيهَا أَعْرَاضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ تَرْمِيهِمْ بِسَهَامِهَا وَ تُفْنِيهِمْ بِحِمَامِهَا.»^۳

اهل دنیا در دنیا همواره هدف تیرهای بلایند. دنیا آنان را با تیرهایش هدف می‌گیرد و با مرگ آنان را از بین می‌برد.

وقتی چنین آینده‌ای در انتظار است، چرا دل بستن به دنیا و غفلت از آخرت؟

دل ای رفیق، در این کاروانسرای میند

که خانه ساختن، آیین کاروانی نیست

امام علی علیه السلام در اشاره به این حتمیت مرگ برای همه می‌فرماید:

«فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ وَ لَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.»

آن که از مرگ بترسد، از آن نجات نمی‌یابد و آن کس هم که زندگی جاودانه را دوست بدارد، در دنیا نخواهد ماند.

نه ترس، انسان را از چنگ آن می‌رهاند نه بی‌پروایی سبب ماندگاری می‌شود و به تعبیر ضرب‌المثل فارسی: این شتری است که در خانه همه می‌خوابد!

قران کریم تعبیری شگفت دارد. می‌فرماید: «هر کجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، هر چند در قلعه‌ها و دژهای استوار باشید.»^۴ این حقیقت در کلام علوی به این صورت آمده است:

«بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنَّ هَرَبَتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَ إِنَّ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَ إِنَّ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ.»

بشتابید به سوی مرگی که اگر از آن بگریزید، شما را در می‌یابد و اگر بر جای خود بمانید، شما را می‌گیرد و اگر فراموشش کنید، به یاد شماست!

باز از سخنان آن حضرت است:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴؛ و اعلموا أنَّ مَلَاحِظَ الْمَتْبَعِ نَحْوَكُم دَانِيَه...

۳. همان، خطبه ۲۲۶.

۴. نساء: ۷۸ ﴿إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾.

«إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَتِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ».

مرگ، طلب کننده‌ای پرشتاب است نه آن که بایستد، از چنگش می‌رهد و نه آن که بگریزد، او را ناتوان می‌سازد.

بجاست که به این حقیقت حتمی و مسأله جدی و آینده قطعی، نگاهی دقیق داشته باشیم و خود را آماده رویارویی با آن کنیم. تعبیراتی که آن حضرت به صورت «بادروا» (بشتابید) دارد، به معنای آن نیست که به سوی مردن شتاب کنیم بلکه هشدار می‌دهد تا غافلگیر نشویم و خود را برای رو به رو شدن با پدیده مرگ که پیش روی ماست و دیر یا زود خواهد رسید، آماده سازیم و با این مسأله جدی شوخی نکنیم که مرگ شوخی بردار نیست!

هر که مرگ را شوخی بگیرد، مرگ او را جدی می‌گیرد.

ناگهانی مرگ

از ویژگی‌های مرگ آن است که «ناگهان» فرا می‌رسد و از قبل خبر نمی‌کند و هیچ تضمینی نیست که ما تا سال دیگر، ماه دیگر، تا فردا حتی تا یک ساعت بعد زنده باشیم. از این رو انسان باید همیشه آماده باشد و کارهای خود را اصلاح و حسابش را پاک کند و فکر نکند که حالا حالا فرصت دارد.

چند گویی که به پیری رسم و توبه کنم؟

چه کنی گر به جوانی به لَحْد^۱ درمانی؟

گاهی انسان برای زندگی و روزها و سال‌های آینده، آمال و آرزوهایی دارد و برنامه‌هایی می‌چیند ولی ناگهان طوفان مرگ از راه می‌رسد و همه چیز را بر باد می‌دهد و بساط را بر می‌چیند.

در یکی از خطبه‌های **نهج البلاغه** که حضرت علی علیه السلام به عبرت گرفتن از پیشینیان و مرگ و میر آنان اشاره دارد و از مرگ به عنوان بر هم زنده لذت‌ها و قطع کننده آرزوها یاد می‌کند، می‌فرماید:

«أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَ يَمْسُونَ عَلَىٰ أحوَالِ شَتَّىٰ فَمَيْتٌ يُبْكَىٰ وَ آخِرٌ يُعْزَىٰ...»^۲

آیا مردم دنیا را نمی‌بینید که با گذشت روز و شب، حالات مختلفی دارند؟ یکی می‌میرد و بر او می‌گریند، یکی بازمانده است و به او تسلیت می‌گویند. یکی در بستر بیماری افتاده، دیگری به عیادتش می‌رود. یکی در حال جان دادن است و یکی در پی دنیاست، در حالی که مرگ در پی اوست. یکی غافل است ولی از او غافل نیستند. آیندگان در پی گذشتگان می‌روند. بسیار یاد کنید از درهم کوبنده لذت‌ها و تیره کننده شهوت‌ها و قطع کننده آرزوها...

گاهی عده‌ای در پی مقدمات یک جشن عروسی‌اند ولی پیک مرگ می‌آید و کسی را از آن جمع می‌برد و جشن به عزا تبدیل می‌شود. چه بسیار برنامه‌ها که با یک مرگ ناگهانی به هم می‌خورد و چه بسیار اطلاعیه‌هایی برای مردگان که «فوت ناگهانی» یک عزیز را به اطلاع می‌رساند.

۱. لحد: قبر.

۲. نهج البلاغه خطبه ۹۹.

راستی کیست بدانند که کی، کجا و چگونه از دنیا خواهد رفت؟

حضرت علی علیه السلام این مسأله را چنین ترسیم می‌کند:

زمین، چه عزیزانی خوش سیما را به کام کشیده که غذاهای لذیذ می‌خوردند و در ناز و نعمت می‌زیستند. می‌خواستند با شادی، غم از دل بیرون کنند و با سرگرمی‌ها، صفای عیش خود را به هم نزنند. دنیا به آنان می‌خندید و آنان به دنیا می‌خندیدند و غافلانه خوش بودند که ناگهان روزگار، با خارهای مصیبت و مرگ و میر، بر آنان سایه افکند.

شگفتا که عده‌ای بی‌خبر از آینده و سرمست از خوشی‌های زندگی و مغرور به داشته‌هایشان‌اند که «ناگهان بانگی برآمد: خواجه مُرد!»

این ناگهانی مرگ هم، خود مایه عبرت و بیداری است و درس آموز آمادگی و مهیا بودن برای کوچ است و نقش تربیتی دارد، البته برای آنان که چشم دلشان بینا باشد. در سخنان آن حضرت می‌خوانیم:

«فَكَانَ قَدْ أَتَاكُمْ بَغْتَةً فَأَسْكَتَ نَجِيئَكُمْ وَ فَرَّقَ نَدِيئَكُمْ وَ عَفَى أَثَارَكُمْ وَ عَطَّلَ دِيَارَكُمْ وَ بَعَثَ وُرَاثَكُمْ يَفْتَسِمُونَ تَرَاثَكُمْ...»^۱

گویا ناگهان مرگتان فرا رسیده و هجوم ناگهانی مرگ، گفتگویتان را خاموش و جمعیت شما را پراکنده ساخته و نشانه‌های شما را محو کرده و خانه و دیارتان را خالی ساخته و میراث‌خواران شما را برانگیخته تا ارث شما را بین خود تقسیم کنند. آنان یا دوستان نزدیک‌اند که کاری از ایشان ساخته نیست یا بستگان غمگین‌اند که نمی‌توانند جلوی مرگ را بگیرند.

باز هم یادآوری می‌شود که وقتی مرگ ناگهان می‌رسد، پس همیشه باید به حال «آماده باش» بود و غافلگیر نشد. از این رو در توصیه‌های آن حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام آمده است که:

پسرم! مرگ را زیاد یاد کن و به یاد مرگ و پس از آن باش تا وقتی فرا می‌رسد آماده باشی و کمرت را بسته باشی. مبادا مرگت ناگهان و غافلگیرانه برسد و تو را مغلوب کند.

در مثل‌های فارسی نیز آمده است: مرگ خبر نمی‌کند.

آمادگی برای مرگ

آن گونه که انسان اگر آماده باشد، از سیل و زلزله و حوادث طبیعی یا بیماری‌های فراگیر، کمتر آسیب می‌بیند، آمادگی برای مرگ هم سبب می‌شود موج گناه و غفلت ما را غرق نکند و هجوم مرگ، ما را در حال معصیت شکار نکند و مرگمان آغاز شقاوت و گرفتاری و عذابمان نباشد و روزگار را به غفلت سپری نکنیم:

ای که پنجاه رفت و در خوابی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

مگر این پنج روزه دریابی

خجل آن کس که رفت و کار نساخت

کوس رحلت زدند و بار نساخت

خواب نوشین بامدادِ رحیل

باز دارد پیاده را زسیل^۱

امام علی علیه السلام در ضمن دعوت بندگان خدا به تقوا و به استقبال مرگ رفتن با کارهای نیک و خرج کردن دنیا برای تهیه و تأمین آخرت چنین هشدار می‌دهد:

«تَرَخَلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ وَ كُونُوا قَوْمًا صَيِّحَ بِهِمْ فَأَنْتَبَهُوا وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدُّوا»

خود - از این دنیا - کوچ کنید که برای کوچ دادنتان تلاش می‌شود، آماده مرگ باشید که بر سر شما سایه افکنده است. مثل مردمی باشید که بر آنان بانگ بیدار باش زده‌اند و بیدار شده‌اند و دانسته‌اند که دنیا برایشان خانه ابدی نیست پس آن را با آخرت مبادله کرده‌اند.

آن که ناپایداری دنیا را بداند و سختی‌های مراحل پس از مرگ را بشناسد و کساد بازار عمل را در آخرت باور داشته باشد، می‌کوشد که با دست پر از این دنیا برود و قبل از مرگ وسایل راحتی خویش را در آن سرای جاودان فراهم کند و جلوتر بفرستد.^۲

برگ عیشی به گور خویش فرست

کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

در سخنان حضرت علی علیه السلام آمادگی برای مرگ این گونه توصیه شده است:

ای بندگان خدا! تقوای الهی، دوستان خدا را از حرام باز می‌دارد و دل‌هایشان را ترسان می‌سازد، آن گونه که شب‌ها خواب از چشمانشان می‌رمد و روزها با روزه‌داری و تشنگی سپری می‌شود. آسایش آخرت را با رنج دنیا به دست می‌آورند و سیرابی آنجا را با تشنگی اینجا جبران می‌کنند. اجل را نزدیک می‌بینند و به سوی آن می‌شتابند و از چنگ آرزوهای دور و دراز می‌رهند.^۳

اینهاست نشانه‌های آمادگی برای مرگ و استقبال از آخرت! کسی که دل به دنیا نبندد و پیش از آنکه از اینجا ببردش، خود را آخرتی ساخته باشد، مرگ هم برای او راحت و خوشایند خواهد بود. اولیای الهی آنانند که پیش از آنکه جسمشان را از دنیا ببرند، خودشان روح و جانشان را کنده و از تعلقات دنیوی رهانده و به آخرت رسانده‌اند.

۱. سعدی گلستان

۲. بخش ارز آخرتی این جزوه را با دقت بخوانید.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴: عبادالله! إن تقوی الله حمت اولیاءالله محارمه...

امام علی علیه السلام در این مورد و درباره‌ی خانه‌ی اصلی انسان چنین می‌فرماید:

«وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَ لَعِبَرْتُمْ خُلِفْتُمْ»^۱

پیش از آنکه بدن‌های شما را از دنیا خارج کنند دل‌های خود را از دنیا خارج کنید چرا که دنیا برای آزمایش شماست و برای غیر دنیا آفریده شده‌اید.

این همان حقیقت و حکمتی است که به صورت «موتوا قبل أن تموتوا» بیان شده است، یعنی پیش از مرگ بمیرید! این مرگ اختیاری یعنی رها شدن از وابستگی به دنیا.

در کلمات امام علی علیه السلام نکته‌های فراوانی وجود دارد که اولیای خدا، هم به خاطر شناخت بهشت و نعمت‌هایش، بی تاب رها شدن از دنیا و رسیدن به آن بهشت مینویند، هم به سبب شناخت جهنم و عذاب‌های آخرت گناهان را ترک می‌کنند و با پرونده‌ای پاک و دور از عصیان، هر لحظه آماده‌ی دل‌کندن از دنیا و کوچ به آخرت‌اند.

در یکی از خطبه‌های آن حضرت، چنین آمده است:

اگر با چشم دل به اوصاف بهشت بنگری، روح از جلوه‌ها و زیبایی‌های دنیا کنده می‌شود و فکرت در پی آن بوستان‌های پر درخت بهشتی و میوه‌های رنگارنگ و خوش طعم و آن پذیرایی‌ها و خوان نعمت‌ها و قصرها و شراب‌های بهشتی خواهد افتاد، آن گاه شوق پرواز به آن سرا خواهی داشت و شتاب خواهی کرد که از همین مجلس که نشسته‌ای ای مرغ روح پر کشد و به سوی آن نعمت‌های اخروی پرواز کند...

این نکته را در «خطبه متقین» هم بیان فرموده است آنجا که می‌گوید:

اگر نبود اجل و سرامدی که خداوند برای آنان مقرر کرده است، یک لحظه هم روح‌هایشان در پیکرشان قرار نمی‌گرفت و از شوق ثواب و بیم عقاب همان دم جان می‌باختند.

نیز می‌فرماید:

«فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيَّامٍ أَمَلَهُ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ»^۲

هر کس در دوران آرزوهایش و پیش از فرارسیدن مرگش کار کند، چنین کاری برایش سودمند است.

نیز از سخنان آن حضرت است:

«فَارْتَدُّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نَزُولِكَ وَ وَطِئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ خُلُوكَ فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ وَ لَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ»^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

۳. همان، نامه ۳۱.

پیش از رسیدن به آخرت، برای خودت وسایل مهیا ساز و پیش از فرود آمدن در خانه آخرت، جایگاهت را آماده ساز، چون پس از مرگ، عذری پذیرفته نمی‌شود و راه بازگشتی به دنیا نیست.

مرگ را بر خود گوارا کن در ایام حیات

در بهاران بگذران فصل خزان خویش را^۱

مرگ، پایان فرصت‌ها

حضور ما در دنیا، مثل شرکت در یک مسابقه یا جلسه امتحان است. وقتی فرصت پاسخگویی به پایان رسید، یا داور مسابقه، سوت پایان بازی را به صدا در آورد، دیگر کاری از کسی ساخته نیست و هر کس هر چه می‌توانست بکند، باید قبل از «اتمام وقت» انجام دهد. گل زدن بعد از پایان بازی به درد نمی‌خورد.

فرا رسیدن مرگ، مثل سوت پایان مسابقه است. برخی هنگام مرگ، تازه می‌فهمند که زیان کرده و در مسابقه حیات، بازنده‌اند. حسرت پایان عمر، برای از دست دادن بیهوده «فرصت عمل» است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

زیانکارترین افراد در این معامله و ناکام‌ترین تلاشگران کسانی‌اند که عمری را در طلب مال گذرانده و تن خویش را فرسوده‌اند اما تقدیرها با درخواست آنان هماهنگ نبوده، پس با حسرت از دنیا بیرون می‌روند و با بار گناه وارد آخرت می‌شوند:

«...فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ وَ قَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعْتِهِ».

این حسرت، از آن کسی است که بدون کاری مثبت و امیدوار کننده برای آخرت، با مرگ مواجه شود و فرصت‌ها را سوخته بیاید و راه برگشت و جبران را بسته ببیند.

امیر مؤمنان علیه السلام در جای دیگر از حسرت و ناکامی کسانی سخن می‌گوید که هنگام مرگ، می‌بینند آنچه عمری در گردآوردنش کوشیده‌اند، بی‌ثمر است و اموالشان به دست دیگران می‌افتد و مرگ، در پیکر آنان چنگ می‌اندازد و آنان تنها به اطرافیان‌شان نگاه می‌کنند و حتی قادر به سخن گفتن نیستند، تا آنکه جان می‌دهند و بستگان‌شان آنها را در گور می‌گذارند و بر می‌گردند و آنان را با اعمالشان تنها می‌گذارند.^۲

آنچه فرصت عمل را از انسان می‌گیرد، گاهی حوادث و گرفتاری‌های روزمره است، گاهی بیماری و فقر و پیری، گاهی هم مرگ در روایات بسیاری توصیه شده که قدر حیات را قبل از مرگ بدانید و فرصت را بیهوده از دست ندهید در سخنان حضرت علی (علیه السلام) نیز فراوان تاکید شده که پیش از پایان مهلت و فرصت تا مجال کار و عبادت است بکوشید و تا نفس بر می‌آید

۱. صائب تبریزی

۲. نهج البلاغه مضمون خطبه ۱۰۹: وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رَهُونَهُ بِهَا فَهُوَ بَعْضُ عَلِيٍّ يَدُهُ نَدَامَةٌ...

بندگی کنید و تا وقت نگذشته توبه کنید و تا دچار تنگنای قبر و پوسیدگی جسد و وحشت و دشواری قیامت نشده‌اید، عمل کنید.^۱

خیلی‌ها در آستانه مرگ، چشم بصیرتشان باز می‌شود و حقیقت مرگ و زندگی و راه دشوار آینده را می‌فهمند، ولی چه فایده؟

تا توانستم ندانستم چه سود

چون که دانستم، توانستن نبود

از این رو که آن حضرت، مکرر می‌فرمود: کوچ نزدیک است، آخرت در پیش است، فرصت در گذر است، عمر محدود است، مرگ پایان خط است، شیپور بیدار باش را نواخته‌اند، عمر در گذر است و... ولی دل‌های غافل از آن همه هشدار، بیدار نمی‌شدند.

امام می‌فرماید:

«مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلَهُ وَ ضَرَّهُ أَجَلُهُ.»^۲

هرکس در روزهای آرزو و پیش از رسیدن اجل و مرگش کوتاهی کند، زیانکار است و مرگش برای او زیانبار خواهد بود.

خوشا آن که عمر را محدود بداند و از پایان یافتن فرصت پیش از عمل مناسب نگران باشد.

ای تهیدستِ رفته در بازار

ترسمت پُر نیاوری دستار

لحظه جان دادن

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود^۳

از دشوارترین لحظات عمر انسان، لحظه جدا شدن از زندگی و بستگان و خانه و دارایی است، وقتی اجل فرا می‌رسد، نه از طبیب کاری ساخته است نه از همسر و فرزندان نه از ثروت و مقام. باید همه چیز را گذاشت و رفت و این برای وابستگان به دنیا بسیار دشوار است.

حضرت علی علیه السلام در ترسیم آن حالات و لحظات که به «سکرات مرگ» معروف است چنین می‌فرماید:

۱. از جمله در خطبه ۱۹۰: و بادرو الموت و غمراة ... و خطبه ۱۹۶: الان فاعملوا و الالسن مطلقه... و خطبه ۲۳۰ فاعملوا و العمل یرفع...

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۸.

۳. سعدی

«اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ...»^۱

بر دنیا پرستان، سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا یکجا روی می‌آورد و بدن‌هایشان در حال جان دادن سست می‌شود، رنگ می‌بازد و آرام آرام مرگ در آنان نفوذ می‌کند و همه اندام را می‌گیرد، زبان از سخن باز می‌ماند میان بستگان در بستر افتاده، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود و با عقل می‌اندیشد. فکر می‌کند که عمرش را در چه راهی سپری کرد و روزگارش را چگونه گذراند. به یاد ثروت‌هایی می‌افتد که با خون دل از راه حلال و حرام و شبهه- ناک آن‌ها را گرد آورده و اینک همه را او می‌گذارد و می‌رود ولی گناه و عواقبش را به دوش می‌کشد. بازماندگان از آن‌ها بهره‌مند می‌شوند ولی او باید پاسخگو باشد. لذتش برای وارثان است و کیفرش بر دوش اوست. انگشت ندامت به دندان می‌گزد، وقتی هنگام مرگ، اوضاعش برایش روشن می‌شود... آرزو می‌کند کاش عمرش را در این راه سپری نکرده بود. به تدریج، مرگ در پیکر او بیشتر نفوذ می‌کند. دیگر کم‌کم زبان و گوشش از کار می‌افتد ولی نگاهش به چهره اطرافیان است. می‌بیند که حرف‌هایی می‌زنند ولی نمی‌فهمد چه می‌گویند. اندک اندک چشمش هم از کار می‌افتد، روح از بدنش جدا می‌شود و پیکرش به صورت لاشه‌ای در بین خانواده می‌ماند. کم‌کم از بودن در کنارش وحشت می‌کنند و از او دور می‌شوند. دیگر نه گریه‌کننده‌ای را تسلی می‌دهد و نه دعوت‌کننده‌ای را پاسخ می‌گوید. سپس او را به گورستان می‌برند و به خاک می‌سپارند و او را با عمل‌هایش تنها می‌گذارند و بر می‌گردند.

لحظه‌های واپسین عمر، بسی وحشتناک است، اما آن که در حال جان دادن است نمی‌تواند آن عوالم را برای ما شرح دهد و ما از حالات پس از مرگ بی‌خبریم.

امام علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

«فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَ وَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أُطَعْتُمْ.»^۲

اگر آنچه را مردگان شما می‌بینند شما هم می‌دیدید، بی‌تاب می‌شدید و می‌ترسیدید و فرمان حق را می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید.

من گنگ خوابیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

با چه زبان می‌توان آن حالت‌ها را توصیف و ترسیم کرد؟ لحظه مرگ، انسان همه وعده‌ها را راست می‌بیند و همه آنچه را شوخی می‌پنداشت، جدی می‌یابد و از آنچه که خاطرش جمع بود، احساس خطر می‌کند. امیرمؤمنان (علیه السلام) حسرت غافلان را در آن لحظات چنین ترسیم می‌کند:

هر چه هشدارش می‌دهند، از خدا نمی‌ترسد و هر چه موعظه می‌کنند پند نمی‌پذیرد. با اینکه گرفتار آمدگان دنیا را می‌نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ اسیرند، باز هم بیدار نمی‌شود می‌بیند که آنان بلایی را که انتظار

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

نداشتند بر سرشان آمده و فراق و جدایی از دنیا را که تصوّر نمی‌کردند پیش آمده و با وعده‌هایی که داده شده بود روبه رو می‌شوند. راستی که آنچه برایشان فرود می‌آید، قابل توصیف نیست.^۱

عزرائیل که مأمور قبض روح افراد است به فرمان خدا سراغ افراد می‌رود و جانشان را می‌گیرد. ولی چگونه؟ او از درهای بسته هم وارد می‌شود. دوربین های مدار بسته هم او را نمی‌بینند و افرادی که دور و بر محضر^۲ نشستند و آخرین دقایق عمر او را شاهدند، چیزی حس نمی‌کنند. با مرگ، چه چیزی از بدن جدا می‌شود که همه فعالیت‌های ظاهری و درونی جسم تعطیل می‌شود؟ روح چیست و چگونه از انسان گرفته می‌شود؟ این سؤال‌های بی‌جواب میزان جهل و ضعف علمی انسان را نشان می‌دهد.

حضرت امیر علیه السلام از همین یک مورد که ناتوانی بشر را از شناخت یکی از مخلوقات خدا می‌رساند، استفاده می‌کند و ناتوانی انسان را از توصیف خدای بی‌همتا اثبات می‌کند. می‌فرماید:

«هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا أُمُّ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؟...»

آیا وقتی فرشته مأمور قبض روح وارد خانه‌ای می‌شود او را حس می‌کنی؟ یا وقتی جان کسی را می‌گیرد او را می‌بینی؟ بلکه چگونه جان یک جنین را در شکم مادرش می‌گیرد؟ آیا از برخی اعضای مادر، پیش جنین می‌رود؟ یا روح جنین به اذن پروردگار دعوت عزرائیل را پاسخ می‌دهد؟ یا همراه جنین در درون مادر است؟...

وقتی مرگ فرا می‌رسد همه ناتوان می‌شوند و همه دستگاه‌ها از کار می‌افتد و در مقابل اراده الهی کاری نمی‌تواند بکند. امام علی علیه السلام در سخن دیگری که فنای انسان و کوچ ناخواسته او را از دنیا بیان می‌کند، می‌فرماید:

«و تَلَفَّتِ الْإِسْتِغَاثَةُ بِنُصْرَةِ الْحَفْدَةِ وَ الْأَقْرَبَاءِ وَ الْأَعَزَّةِ وَ الْقُرْنَاءِ، فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقْرَابُ أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاجِبُ...»^۳

زمانی است که نصرت خواهی از فرزندان و استغاثه به نزدیکان و عزیزان و همنشینان بی‌اثر است. آیا خویشاوندان می‌توانند مرگ را از او دفع کنند؟ و آیا نوحه گران می‌توانند برای او کاری کنند و سود برسانند؟... آن گاه او را در محلهٔ اموات و در تنگنای گور تنها می‌گذارند...

راستی که چه دشوار است آن لحظه‌های آخر، همچون غریقی که در کام امواج دست و پا می‌زند و کسی نیست که نجاتش دهد. گویا میان زمین و هوا معلق است و دستش به جایی بند نمی‌شود و خواهی نخواهی او را از جمع خویشان و دوستان می‌برند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در یکی از خطبه‌ها که در وصف مرگ است و عجز انسان را در برابر این مشیت الهی ترسیم می‌کند، از مرگ به عنوان دیدار کننده‌ای ناخوشایند و هم‌آوردی شکست‌ناپذیر یاد می‌کند که دام و بند خویش را بر دست و پای انسان می‌آویزد و تیرهایش را به سوی او پرتاب می‌کند و هرگز به خطا نمی‌رود، سپس می‌افزاید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹: لَا يَنْزَجُرُ مِنَ اللَّهِ بَزَاجِرٌ وَلَا يَنْتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَ هُوَ بَرِي الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ...
۲. کسی که در حال جان دادن است.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

«فَيُوشِكُ أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلْمِهِ وَ اخْتِدَامُ عَلَيْهِ وَ حَنَادِسُ عَمْرَاتِهِ وَ عَوَاشِي سَكَرَاتِهِ...»^۱

چه زود است که سایه‌های مرگ و شدت دردهایش و تیرگی لحظات جان‌کندن و بیهوشی سكرات مرگ شما را فرا گیرد و ناراحتی جدا شدن روح از بدن و تاریکی چشم بستن بر دنیا و تلخی خاطرات، سراغتان آید.

آن که اهل آخرت باشد، راحت جان می‌دهد و آسوده و با خاطری آرام می‌میرد. ولی دلبسته به دنیا و آلوده به معاصی سخت جان می‌دهد به سوی آخرت نمی‌رود، بلکه کشان کشان او را می‌برند.

به هر حال، «جان» امانت الهی است و باید روزی به «جان آفرین» تحویل داد.

چه بهتر که بازگرداندن این امانت، با اشتیاق و طیب خاطر باشد.

یاد مرگ

از شگفتی‌های عالم، یکی هم این است که مرگ برای همه است و دیر یا زود، حلقوم همه را خواهد فشرد. اما بیشترین غفلت از همین مرگ است.

در توصیه‌های دینی بسیار آمده که به یاد مرگ باشید. یادآوری اینکه انسان پس از چندی خواهد مرد، هم تحمل مصیبت‌ها را آسان می‌سازد هم غرور و غفلت را می‌زداید هم خوشی‌ها و لذت‌های افراطی می‌کاهد و هم دلبستگی به دنیا را از بین می‌برد. حضرت علی (علیه السلام) درباره «فدک» که دیگران غصب کردند، برای نشان دادن بی‌اعتباری دنیا و دلبسته نبودن به آن و دفع شبهه دنیا خواهی، می‌فرماید:

من فدک یا غیر فدک را می‌خواهم چه کنم؟ در حالی که فردا، نفس من در گوری خواهد آرمید که تاریک است و خبرهای آن از مردم پوشیده است و پیکرم در تنگنای قبر و زیر خروارها خاک متراکم خواهد ماند.^۲

یاد مرگ، روح قناعت و ساده زیستی را در انسان تقویت می‌کند و از حرص و آز و افزون خواهی می‌کاهد. به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام:

«وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ»^۳

هر کس مرگ را بسیار یاد کند، از دنیا به اندک راضی و قانع می‌شود.

از توصیه‌های آن حضرت، یاد کردن مرگ و به یاد این واقعه لذت شکن و بیدارگر بودن است. می‌فرماید:

«وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ...»^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵: و ما أصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظأنها فی غد جدت...

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۴. همان، خطبه ۱۸۸.

شما را سفارش می‌کنم به یاد مرگ باشید.

در سخن دیگری به نقش بازدارنده «یاد مرگ» از غفلت و سرگرمی‌های بیهوده اشاره دارد^۱ و نیز می‌کوشد که از این پدیده به عنوان پند و موعظه برای دیگران بهره گیرد. وقتی پس از ضربت خوردن در بستر شهادت بود، به فرزندان و نزدیکانش فرمود:

«أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ»^۲

من دیروز صاحب و رهبر شما بودم، امروز مایه عبرت شمایم و فردا هم از شما جدا می‌شوم.

این یادآوری، برای دل‌های غافل بیدارگر است. آن حضرت در یکی از سخنان دیگرش پیش از شهادت فرمود:

من همسایه شما بودم که چند روزی با بدنم در کنارتان زیستم. به زودی از من جز جسدی بی روح و ساکن و بی حرکت و ساکت و بی سخن نخواهید یافت. این آرام گرفتن من و بی حرکتی و سکون پلک‌هایم، باید برایتان پند آموز باشد. این وضع برای آنان که پند گیرند، از هر سخن رسا و گفتار مؤثری پند آموزتر است.

یاد مرگ، انسان را آماده رفتن و دل‌کندن از دنیا می‌کند. راهی است که باید آن را پیمود. پس چرا چسبیدن به دنیا و اسارت در چنگ جاذبه‌ها و جلوه‌هایش؟ امام علی علیه السلام با سفارش به بهره‌گیری از عبرت‌های سودمند و اندازهای هشدار دهنده دنیا و موعظه‌های دلنشین می‌فرماید:

تصور کنید که چنگ‌های مرگ در شما آویخته و رشته‌های آرزوها را از هم گسسته و سختی‌های مرگ بر شما فرود آمده است و شما را به سوی قیامت پیش می‌برد.^۳

نه عمر همیشگی و ابدی است، نه تن‌ها همیشه سالم است و نه آسایش و زندگی همواره برقرار است و نه نشاط جوانی باقی می‌ماند. پس باید آماده از دست دادن همه این نعمت‌ها و امانت‌ها بود.

امام می‌فرماید:

«بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْرًا نَاقِصًا أَوْ مَرَضًا خَاطِبًا أَوْ مَوْتًا خَالِيسًا»^۴

پیش از آنکه عمرتان به سرآید یا بیماری شما را باز دارد یا تیر مرگ شما را هدف قرار داده و از جمع برباید، به سوی عمل‌ها بشتابید.

این یاد، سبب می‌شود افراد بیداردل از فرصت حیات استفاده کنند و پیش از پایان یافتن زمینه عمل خیر، برای آخرتشان ذخیره سازی کنند. به فرموده آن حضرت:

«مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۴، وَ اللَّهُ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعْبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ.

۲. همان، خطبه ۱۹۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۵: فَكَأَن قَدْ عَلَقْتَكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيِّهِ وَ انْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عِلَاقِقُ الْأَمْنِيِّهِ....

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

هر کس انتظار مرگ را بکشد، در نیکی‌ها شتاب می‌کند.

آیا کسی توانسته از چنگال مرگ رها شود؟ آیا کسی توانسته حتی ساعتی مرگ خویش را به تأخیر اندازد؟ آیا کسی قدرت دارد عزرائیل را که برای قبض روح می‌آید، رد کند یا معطل نماید و با او امروز و فردا کند؟ آیا آنان که به مال و مقام و اعتبار و فرزندان و شهرت و نفوذ خویش مغرورند و افتخار می‌کنند، می‌توانند از «سرانجام مرگ» که در انتظار همه است، «استثنا» شوند و «برگه معافیت» دریافت کنند؟

این است که امام می‌فرماید:

آدمی زاده چرا فخر می‌کند؟ او که اولش نطفه ناچیز و آخرش لاشه بد بوست نه می‌تواند روزی خویش را فراهم کند و نه می‌تواند مرگ را از خود دور سازد.

آیا نباید به یاد این مرگ بود که همه بساط و نقشه‌های آدم را بر هم می‌زند؟ این سخن حضرت علی علیه السلام تذکری برای این یاد است که:

«اکثر ذکر الموت و ما بعد الموت.»

بسیار مرگ و پس از مرگ را یاد کن.

چند باشی به این و آن نگران

پند گیر از گذشتن دگران

واعظت، مرگِ همنشینان بس

او ستادت فراق اینان بس

پدرت مُرد و با خبر نشدی

مادرت رفت و دیده ور نشدی

داغ فرزند و هجر همسالان

همه دیدی، نمی شوی نالان

این دل و جان آهنین که تو راست

نتوان کرد جز به آتش، راست^۲

حضرت امیر علیه السلام در پی جنازه‌ای می‌رفت کسی را دید که می‌خندد. فرمود:

۱. همان، حکمت ۳۱.

۲. اوحدی مراغه‌ای.

گویا مرگ برای غیر ما نوشته شده! گویا این اموات، مسافرانی‌اند که به زودی بر می‌گردند! ما آنان را در گورهایشان می‌گذاریم و میراث آنان را می‌خوریم گویی که ما پس از آنان جاودانه‌ایم!

هر موعظه‌ای را فراموش کرده‌ایم و از هر سو آماج بلاها و آفت‌هاییم.^۱

و این غفلت، بسی تلخ‌تر و بدتر است که انسان در حالت تشییع جنازهٔ مردگان باشد ولی باز هم از مرگ غافل باشد و بی‌توجه به اینکه روزی هم خود او را در تابوت گذاشته، به سوی گورستان خواهند برد.

یاد مرگ، دل را رام می‌سازد و از طغیان جلوگیری می‌کند. مولا علیه السلام در نصیحتی به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

دلت را با موعظه زنده کن و با زهدورزی هوای نفس را بمیران! با یقین نیرومندش کن و با حکمت روشنایی بخش و با یاد مرگ، آن را رام و آرام کن... وَ دَلَّهٗ بِذِكْرِ الْمَوْتِ.^۲

وقتی انسان به یاد مرگ بود، بسیاری از زیبایی و لذت‌های کاذب رنگ می‌بازد و بهتر می‌تواند حقیقت‌ها و واقعیت‌ها را درک کند و هدف را از یاد نبرد.

یاد مرگ، یعنی غافل نشدن از اینکه مرگی در پیش است که ما را از «مرحله دنیا» به «مرحله آخرت» منتقل می‌کند. پس جای اصلی ما اینجا نیست. باز هم در توصیه‌های حضرت به فرزندش می‌خوانیم:

«وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّكَ إِذَا خُلِيتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ».^۳

پسرم بدان که تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا و برای فنا و رفتن از دنیا، نه بقا و ماندن و برای مرگ نه زندگی جاوید در دنیا.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سرکویش پر و بالی بزنم

یاد مردگان

پدر و مادر و فرزند و عزیزان رفتند

وه چه ما غافل و مستیم و چه کوتاه نظریم

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲: کان الموت فیها علی غیرنا کتب...

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

دم به دم می گذرند از نظر ما یاران

این قدر دیده نداریم که بر خود نگریم

گورستان، دیار خاموشان و فراموشان است ولی برای چشم‌های بصیر و گوش‌های پندنیوش، یک دنیا حرف گفتنی و مناظر دیدنی و عبرت آموز دارد. گاهی از مردگان به عنوان «اسیران خاک» یاد می‌شود، آنان که روزی همچون ما می‌زیستند و رفت و آمد و حرکت و نشاط و شادی داشتند اما اکنون دستشان از این دنیا کوتاه است و اگر بنگریم، با زبان خموش ما را پند می‌دهند. گاهی باید سراغ اموات رفت و از مردگان خبر گرفت و از آنان یاد کرد.

حضرت علی علیه السلام در بازگشت صفین، وقتی به کوفه نزدیک شد، در کنار قبور مردگان در بیرون شهر ایستاد و خطاب به اموات چنین گفت:

«يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَ الْمَحَالِّ الْمُفْهِرَةِ وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ يَا أَهْلَ التَّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ...»^۱

ای ساکنان خانه‌های وحشت‌زا و محله‌های خالی و گورهای تاریک! ای به خاک خفتگان! ای غریبان و تنهائیان! ای وحشت‌زدگان بی‌همدم! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم پیوست. اما خانه‌هایتان، مسکن دیگران شد. اما زانتان، با دیگر ازدواج کردند. اما ثروت‌هایتان، میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که نزد ماست، نزد شما چه خبر است؟

سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود:

بدانید اگر به آنان اجازه سخن می‌دادند، به شما خبر می‌دادند که بهترین رهتوشه، «تقوا» است.

راستی که یاد مردگان و آنچه بر آنان می‌گذرد، برای زندگان تکان‌دهنده و بیدارگر است. عالمی دارند بس شگفت که از ما پوشیده و پنهان است. امیر مؤمنان علیه السلام از دنیای مردگان این گونه خبر می‌دهد:

همسایگانی‌اند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند، دوستانی‌اند که به دیدار هم نمی‌روند، پیوندهای شناسایی میانشان پوسیده و اسباب برادری گسسته است. همه آنان با آنکه با هم‌اند اما تنهائیند. با آنکه از هم دورند، رفیق‌اند. نه برای شب، صبحی می‌شناسد و نه برای روز، شامگاهی.^۲

در قسمت دیگری از همین خطبه چنین می‌خوانیم:

شگفتا! چه مقصد دوری و چه زیارت کنندگان بی‌خبری و چه امر دشوار و مرگباری! آیا به گورهای پدران خویش می‌نازند؟ یا به شمار فراوانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ آیا خواهان بازگشت اجساد پوسیده‌اند که حرکتشان به سکون تبدیل شده؟ آنان برای اینکه مایه عبرت باشند، سزاوارترند که مایه تفاخر گردند.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱: جیران لا یتأسونَ و آحباءَ لا یتراورونَ. بُلِّيتَ بينهم غرًا التعارف و انقطعت منهم اسبابُ الإخاء فكلهم وحيدٌ و هم جميع... تمام این خطبه، تکان دهنده و اثرگذار است.

یاد در خاک خفتگان چراغ موعظه در دل می‌افروزد و ظلمت غفلت را می‌زداید. امام علی علیه السلام در سخنی در ضمن توصیه به یاد مرگ و غافل نبودن از آن، به پند دهی یاد مردگان اشاره می‌کند:

«فَكَفَى وَعَظاً بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ حُمَلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ وَ أَنْزَلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّاراً وَ كَانَ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَاراً.»^۱

مرگ کسانی که آنان را به چشم خود دیده‌اید، برای موعظه کافی است. آنان را به گورهایشان حمل کردند بی آنکه بر مرکبی سوار باشند و در قبرها فرود آورند بی آنکه خود فرود آیند. چنان از یاد رفتند که گویی آبادکنندگان دنیا نبودند و آخرت همواره خانه آنان بوده است.

خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید

ورنه این شطّ روان چیست که در بغداد است؟

همچو نرگس بگشا چشم و ببین کاندز خاک

چند رویِ چو گل و قامتِ چون ششمد است

خیمهٔ انس مزین بر در این کهنه رباط

که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است

یاد گذشتگان، بیماری‌های روحی را درمان می‌کند و دل را حیات می‌بخشد. این دنیا بیشتر دست دیگران بوده، اکنون دست ماست پس از ما هم دیگران آن را در اختیار خواهند داشت. آیا این مایهٔ بیداری نیست؟!

حضرت علی علیه السلام مردگان را این گونه برای امروزیان توصیف می‌فرماید:

«أُولَسْتُمْ فِي مَسَاكِينٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَاراً وَ أَبْقَى آثَاراً وَ أُبْعَدُ أَمَالاً...»

آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی‌برید؟ آنان که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان با دوام‌تر و آرزوهایشان درازتر و افرادشان بیشتر و لشکریانشان انبوه‌تر بود. چگونه دنیا پرست شدند و دنیا‌گزین سپس از دنیا کوچیدند بدون توشه‌ای که آنان را به مقصد برساند و مرکبی که به منزلشان ببرد. آیا شنیده‌اید که دنیا خود را فدای آنان کرده باشد یا به یاری‌شان بشتابد یا همراه خوبی برایشان باشد؟ بلکه سختی‌های دنیا آنان را درهم کوبید و با مصیبت‌ها ذلیلشان کرد و دماغشان را به خاک مالید و لگدمالشان کرد. دنیا هر که را که دل به آن بست، مورد بی‌مهری قرار داد و برای همیشه از آنان کوچید و جز دلتنگی و حسرت و ظلمت و ندامت برایشان باقی نگذاشت....

با این همه، غفلت انسان‌ها بسیار شگفت است و تعجب برانگیز. امیرمؤمنان هم می‌فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى الْمَوْتَ.»^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

در شگفتی از کسی که مردگان را می‌بیند ولی باز هم مرگ را فراموش می‌کند!

مردگان، پیشاهنگ قافله‌ای به شمار می‌روند که ما هم در پی آنانیم.

آنان چه می‌کنند؟ کجایند؟ چه وضعی دارند؟ با خود چه می‌برند آن همه شهرت و نام آوری و قدرت و شوکت که داشتند چه شد؟ آیا ما هم مثل آنان خواهیم شد؟

این سؤال‌های تأمل برانگیز؛ در پی «یاد مردگان» به ذهن‌ها برسد و جواب می‌طلبد.

عبرت از گذشتگان

دنیا و تاریخ، سراسر عبرت است.

اینکه کسانی بودند و اکنون نیستند، افرادی در اوج رفاه و لذت و تمکن بودند و اکنون زیر خاک‌ها پوسیده و از یادها رفته‌اند، برای ما پند آموز است. فریب خوردگان دنیا و دلباختگان ثروت هم از دنیا کام دل نگرفتند و رفتند و اگر خوب بنگریم، مایه عبرت مایند.

حضرت امیر علیه السلام هشدار می‌دهد:

«لَا تُعْرَثُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا كَمَا عَرَّتْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْفُرُونِ الْخَالِيَةِ»

زندگی دنیا مغروران نسازد، آن گونه که امت‌های گذشته و مردم قرن‌های پیشین را فریب داد آنان که دنیا را دوشیدند و غافلانه زیستند، فرصت‌ها را از دست دادند و تازه هارا که نه و فرسوده کردند ولی سرانجام خانه‌هایشان گورستان شد و اموالشان میراث دیگران گشت. اکنون نه نزدیکانشان را می‌شناسند نه به گریه کنندگان‌شان توجهی دارند و نه دعوتی را پاسخ می‌گویند!

این نگاه عبرت آموز به سرگذشت پیشینیان، می‌تواند آینده آدمی را روشن سازد. امام در سخن دیگری پرده از صحنه‌های عبرت آمیز دیگری بر می‌دارد و می‌فرماید:

«مَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيداً وَ يَبْنُونَ مَشِيداً وَ يَجْمَعُونَ كَثِيراً كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُوراً وَ مَا جَمَعُوا بُوراً وَ صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ وَ أَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ؟»^۲

آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دور و دراز داشتند و کاخ‌های استوار ساختند و مال‌های بسیار اندوختند، چگونه خانه‌هایشان گور شد و اندوخته‌هایشان تباه گشت و اموالشان به دست وارثان افتاد و همسرانشان از آن دیگران شد؟

رمز هلاکت و نابودی امت‌های گذشته و انسان‌های مغرور پیشین، در همین دلبستگی‌ها و آمال و آرزوها و غفلت از مرگ بوده است چرا که با این غفلت است که دیگر انسان به یاد آخرت و عمل صالح نمی‌افتد و برگ عیشی به گور خویش نمی‌فرستد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۲.

حضرت علی علیه السلام به این عامل تباهی و هلاکت، چنین اشاره می‌کند:

«وَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغْيِبِ أَجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَ تَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَ النَّقْمَةُ.»

و همانا پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که آرزوهای دور و دراز داشتند و آجل‌ها را از یاد برده بودند تا آنکه ناگهان مرگ موعود بر آنان فرود آمد، مرگی که عذرها را نمی‌پذیرد، درهای توبه را می‌بندد و با آن حوادث سخت و مجازات الهی همراه است.

دیدار تیره روزی نابینا

عبرت بس است مرد بینا را^۱

چه بسا کسانی غرق عیش و نوش و غافل از مرگ و قیامت که امید داشتند روزی سر فرصت توبه کنند و گذشته بد خویش را جبران نمایند ولی تیغ اجل، رشته عمرشان را برید و مجال توبه نیافتند و در حال گناه مردند و این بدترین وضع انسان است.

امیرمؤمنان به این نکته هم توجه می‌دهد و هشدار که:

بدان که تو شکار مرگی هستی که هیچ گریزانی از چنگش نمی‌رهد و سرانجام همه را در می‌یابد. بر حذر باش مبادا مرگ تو در حالی فرا رسد که تو در حال گناه باشی و پیش خود به خودت وعده توبه دهی، در حالی که مرگ میان تو و توبه فاصله اندازد!

صحنه‌های گناه، پس از مرگ به نمایش گذاشته می‌شود و روز قیامت «روز رسوایی» است، اگر از رسوایی دیگران عبرت نگیریم!

ترس از مرگ

نقل است که از ابوذر پرسیدند: ما چرا از مرگ می‌ترسیم؟

گفت: چون که شما خانه دنیا را آباد کرده‌اید و خانه آخرتتان خراب است و کسی دوست ندارد از خانه آباد، به ویرانه برود.

ترس از مرگ که در مردم هست

روی این علت هست

که ندارند امیدی روشن

به پس از مردن خویش

زین جهت ترسانند

۱. پروین اعتصامی

وقتی کسی با عمل صالح، آخرتش را آباد نکرده باشد و بر عکس، هیزم آتش جهنم برای خود فراهم آورده باشد، از مرگ می ترسد چرا که با مرگ، گرفتار عذاب خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی حکمت آمیز از یک سلسله خصلت‌ها و کارها نهدی می‌کند، از جمله می‌فرماید:

«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ يُرَجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَفْتَحْ يَعْجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَ يُغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ يُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ»

از آنان نباش که.... به خاطر گناهان بسیارشان از مرگ بیمناکند ولی باز هم گناه می‌کنند از مرگ می‌ترسند ولی فرصت‌ها را مغتنم نمی‌شمارند...

در جای دیگر می‌فرماید:

مَثَلُ أَنَانَ كَهَ فَرِيبِ دُنْيَا مِي خورند، مَثَلُ مسافرانی است که در یک منزلگاه پر نعمت قرار دارند و از آنجا به منزل خشک و بی نعمت برده می‌شوند. در نظر آنان انتقال از آن خانه به این منزلگاه، از هر چیزی ناخوشایندتر و مفارقت از آن برایشان دردناک است.^۱

اگر مرگ، دریچه ورود به باغ‌های بهشت باشد، بسی دلپذیر و محبوب است و اگر دالان ورود به آتش دوزخ باشد، بسی تلخ و ناپسند است. این حقیقت مرگ است: یا مقدمه بهشت است یا پیش درآمد جهنم. به فرموده امام:

«وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ».

میان شما و بهشت یا جهنم، فاصله‌ای جز مرگ نیست که بر یکی از شما فرود آید.

از این رو، برخی از مردن به شدت وحشت دارند، چون می‌دانند پرونده سیاه اعمالشان آنان را جهنمی خواهد ساخت. بعضی هم از آن استقبال می‌کنند و مثل «اقبال لاهوری» می‌گویند:

مرگ اگر مرد است، گو نزد من آی

تا در آغوشش فشارم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاودان

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱: مَثَلُ من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب....

گاهی همین ترس از مرگ، سبب می‌شود کسانی به تکلیف دینی در شرایط مخاطره آمیز عمل نکنند و چون جان خویش را دوست دارند، از هر چه که آن را تهدید کند پرهیز کنند. البته حفظ جان لازم است ولی عمل به وظیفه لازم تر. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.»^۱

امر به معروف و نهی از منکر، نه اجل و مرگ کسی را نزدیک می‌کنند، نه از رزق و روزی کسی می‌کاهند.

آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟

و... آن را که عمری به پاکی گذرانده است، از مرگ چه ترس و هراس است؟

کسی از مرگ می‌ترسد که مردن را «فناء» بداند و وضع خود را پس از مرگ، آشفته و نامطلوب ببیند. اما به تعبیر حضرت، مسلمانی که از خیانت مبرا باشد، دعوت حق را لبیک می‌گوید و مردن را خوب می‌شمارد.^۲

شهادت طلبی

باید چگونه مُرد، تا جاودانه زیست؟

در میان این همه مردمی که به زنده ماندن خویش علاقه دارند، کسانی هم داوطلب مرگ‌اند و به تعبیر بهتر «شهادت طلب». آنان هم زنده بودن را دوست دارند ولی زندگی برتر و حیات جاوید را که در سایه جهاد و شهادت در راه خدا پدید می‌آید.

امام علی علیه السلام خود یکی از آنان بود و می‌فرمود:

«إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ.»^۳

به یقین، گرامی‌ترین مرگ، کشته شدن [در راه خدا] است. سوگند به آن که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر بر من، آسان تر از مرگ در بستر در غیر طاعت خداوند است.

سرانجام همه مرگ است ولی کدام مرگ است که افتخارآمیز و مایهٔ روسفیدی و سربلندی است؟ تعبیر آن حضرت چنین است که هر کس بمیرد، بازگشت او به سوی خداست:

«مَنْ مَاتَ فَالِيهِ مُنْقَلَبُهُ.»^۴

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳: المرء المسلم البريء من الخيانه ينتظر من الله إحدى الحسينين: اما داعي الله، فما عندالله خير له و اما رزق الله...

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

ولی این بازگشت به خدا، گاهی با کوله باری از معصیت و کارهای بد است، گاهی همراه با رهتوشه‌ای عظیم از بندگی و اطاعت شهادت طلبان، به آینده روشن خویش در سایه لطف و اجر الهی امیدوارند و از این جهت در دنیا خود را زندان حس می‌کنند و در انتظار رهایی‌اند.

انسان‌های الهی، مشتاق مرگ‌اند تا از قفس تن رها شوند و به جوار رحمت الهی بروند. از این رو آن که «شهادت طلب» است، نه تنها ترسی از مرگ ندارد، بلکه آن را سرآغاز راحتی و کامیابی خویش می‌داند.

حضرت علی علیه السلام روحیه خود را چنین ترسیم می‌کند:

به خدا سوگند اگر من به تنهایی با انبوه دشمنان که روی زمین را پر کرده باشند رو در رو شوم، هرگز وحشت نخواهم کرد. من به گمراهی آنان و بر حق بودن خویش یقین دارم و به خود بینا و بصیرم و به دیدار پروردگار مشتاقم و به پادش نیک او امیدوار:

«إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَقٍ وَ حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ»^۱

نیز در خطبه ای که به شدت از سستی و بی حالی و نافرمانی سربازانش انتقاد می‌کند،

به شهادت طلبی خویش چنین اشاره دارد:

«وَ إِنِّ أَحَبُّ مَا أَنَا لَاقِي إِلَيْهِ الْمَوْتُ»^۲

محبوب ترین چیزی که من آن را ملاقات کنم، مرگ است.

از نگاه امیرمؤمنان علیه السلام حتی اگر کسانی توفیق شهادت هم نداشته باشند ولی راه شهدا را پیموده و به راه و هدفشان ایمان داشته باشند و زندگی را در مدار تکلیف طی کنند و خط عملشان صحیح باشد، پادش شهید می‌برند، چون اینان هم شهادت طلبند و اگر در باغ شهادت باز باشد، از پیشگامان این راه سرخ اند. کلام حضرت چنین است:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاسِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً...»^۳

هر کس از شما در بستر خویش بمیرد در حالی که با شناخت حق پروردگار و حق رسول خدا و اهل بیت او باشد، شهید مرده است و شایسته ثواب کار صالحی است که در نیت داشته است.

امام علی علیه السلام در آستانه جنگ جمل و رویارویی با آشوبگران داخلی و جهاد با اهل فتنه که آن را امتحانی الهی بر شمرده، سخنی دارد به این مضمون:

به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: یارسول الله! در روز نبرد احد که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و من توفیق شهادت نیافتم و این برایم بسی سنگین بود مگر به من نفرمودی که یا علی! مژده باد که شهادت در انتظار

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

توست؟ فرمود: چرا، چنین گفتم. اگر آن حادثه پیش آید، صبر و شکیب تو چگونه خواهد بود؟ گفتم: یا رسول الله! این مورد که از موارد صبر نیست، بلکه از موارد بشارت و شکر است...^۱

این سخنان، روح شهادت طلبی آن حضرت را می‌رساند. غصه او برای آن است که چرا در جنگ احد به شهادت نرسید و لحظه شماری می‌کند برای روزی که به دیدار خدا رود و با فرق شکافته خدا را ملاقات کند. این است که هنگام ضربت خوردن در محراب، «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ» بر زبان می‌آورد.

اشتیاق به شهادت در راه خدا، از این کلام علوی نیز به روشنی فهمیده می‌شود که پس از پیامبر و ماجرای غصب خلافت و حوادث تلخ آن دوران فرمود:

اگر حرف بزنم، می‌گویند: ریاست طلب است و اگر سکوت کنم و دم فرو بندم، می‌گویند: از مرگ ترسید! هیبهات! پس از آن همه حوادث و جنگ‌ها اگر از مرگ بترسم. به خدا سوگند: پسر ابوطالب به مرگ مأنوس‌تر است از انس کودک شیرخوار به پستان مادرش:

«وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ.»^۲

شهادت طلبی، اوج روحیه عارفان وارسته و رها از «جا» و «جان» است و آنان که چنین اشتیاقی دارند، به گوهری گرانبهاتر از «زندگی دنیوی» دست یافته‌اند.

نگاه آخرت بین

زندگی انسان، به نوع نگاه و شناخت او بستگی دارد.

دیدها و نگاه‌ها یا سطحی است یا عمیق یا محدود است یا وسیع یا غلط است یا درست یا نزدیک بین است یا دوربین. هر کس به اندازه «دید» خود، از جهان هستی شناخت پیدا می‌کند و طبق آن عمل می‌کند. پس نوع عمل هر کس در زندگی بسته به این است که چه نگاهی دارد و چه عینکی به چشمش زده است.

غافل ز خدا، تکیه به مردم کردیم

کوه و دره راه، راه توهم کردیم

با این همه تابلو و علامت، خود را

در بیخ و خم جاده دل گم کردیم^۳

امام علی علیه السلام به این دو نوع دید، چنین اشاره می‌کند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۳. برگ و بار، ص ۳۰۹.

«إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ.»^۱

دنیا، نهایت دید نابیناست و در ورای آن چیزی نمی‌بیند. اما بصیر و بینا نگاهش را از دنیا عبور می‌دهد و می‌داند که خانه اصلی آن سوتر از دنیا است. بینا در دنیا به سوی آخرت کوچ می‌کند اما کور، چشمش را به دنیا می‌دوزد. بینا از دنیا برای آخرتش توشه بر می‌گیرد و نابینا برای همین دنیا توشه فراهم می‌کند.

این تفاوت دید، دو گونه انسان و دو گونه زندگی و دو گونه جهت‌گیری پدید می‌آورد.

در چشم‌انداز نگاه بصیران آخرت‌بین، بهشت و جهنم و ثواب و عقاب هم قرار دارد. آنان آخرت را عکس برگردان و فتوکپی عمل دنیایی خود می‌بینند و بهشت و جهنم را ساخته و پرداخته اعمالشان می‌دانند و خود را در ساختن آن یا این سهیم می‌دانند. این همان عرفان واقعی است که اولیا دارند.

حضرت علی علیه السلام در وصف اولیای الهی می‌فرماید:

«مُرَّةُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ذُبُلُ الشَّقَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهْرِ عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ.»^۲

در ترس خدا چشمانی گریان و ناراحت دارند. شکم‌هایشان از روزه داری خالی است و به پشت چسبیده، لب‌هایشان از فراوانی دعا خشک شده، رنگ‌های چهره‌شان از شب زنده داری زرد گشته و بر چهره‌هاشان غبار خشوع و فروتنی نشسته است.

این ویژگی‌ها را آن حضرت درباره یاران شهیدش گفته که روزی در رکاب او با باطل می‌جنگیدند و سرانجام به آرزویشان که شهادت بود، رسیدند.

انبیا از سوی خدا آمده‌اند تا به چشم ما عینکی بزنند و به ما دیدی بدهند که عالم هستی را، خود و خدا را، زندگی و مرگ را، عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها را، آن طور که هست بشناسیم و ببینیم، یعنی نگاه و شناختی داشته باشیم وسیع نه محدود، عمیق نه سطحی، درست نه غلط. عینک توحیدی و انبیایی به ما دید و بینشی واقعی می‌دهد تا هستی را خوب و ژرف بشناسیم و طبق آن عمل کنیم.

نگاه ژرف هستی‌شناسانه و آخرت‌بینانه را آن حضرت چنین معرفی می‌کند:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اسْتَعْلَوْا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ.»^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.

اولیای خدا آنان‌اند که وقتی مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند، آنان به باطن آن نظر می‌کنند و آن گاه که مردم به دنیای نقد مشغولند، آنان به آینده و آخرت می‌پردازند. از دنیا آنچه را که می‌ترسند ایشان را بمیراند. می‌میراند و آنچه را که می‌دانند ایشان را ترک خواهد کرد، و می‌گذارند.

این دقیقاً همان تأثیر نگاه در عمل است.

وقتی پیامبران و مکاتب آسمانی به ما عینکی می‌دهند که نه فقط جلوی پایمان و مرحله دنیایمان بلکه تا چشم اندازی دورتر و تا آخرت را خوب ببینیم، آیا جفا نیست که دستشان را کوتاه کنیم و این «عینک آخرت بین» را از آنان نگیریم و بُرد دیدمان را افزایش ندهیم؟

نگاه آخرت بین، پس از مرگ را هم برای ما نزدیک و نزدیک تر می‌آورد تا بهشت و جهنم را واضح و شفاف ببینیم و برای آن بکوشیم و از این بگریزیم.

ارز آخرتی

وقتی به کشور دیگری سفر می‌کنیم، پول رایج آنجا وسیله داد و ستد و تهیه لوازم و امکانات است. بنابراین، ارز آن کشور را فراهم می‌کنیم تا دچار مشکل نشویم چون ارز آنجا با داخل کشورمان متفاوت است.

در دنیا اغلب برای رسیدن به مقاصد و اهداف دنیوی، از پول و پارتی و نفوذ اجتماعی و رفاقت و دوستان و بستگان استفاده می‌شود. اما در آخرت، هیچ کدام از این‌ها کارها نیست و مایه تقرب و وسیله رسیدن به مقصود در آنجا «عمل صالح» است.

کارهای خوب و عبادات و انفاق‌ها و اخلاص‌های دنیا برای ما «ارز آخرتی» می‌شود و پس از مرگ به کارمان می‌آید.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

«إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ...»^۱

هر گاه کسی بمیرد، مردم می‌گویند چه بر جای گذاشته و فرشتگان می‌پرسند: چه پیش فرستاده است؟ خدا پدرتان را بیامرزد. مقداری از ثروت خود را جلوتر بفرستید تا نزد خدا باقی بماند و همه را برای وارثان مگذارید که پاسخگویی آن بر شما است.

ثروت، انسان را جاودان نمی‌سازد ولی کار نیک و خدا پسند، حیات ابدی و رضوان الهی را در پی دارد. پس باید قبل از مردن به فکر تأمین ارز مورد نیاز در آخرت بود، چون پس از مرگ دیگر فرصت کار خیر نیست و آخرت، مرحله حساب است نه عمل.

مأموران الهی هنگام مرگ و در قیامت، به موقعیت مادی فرد نگاه نمی‌کنند، بلکه به اندوخته‌ها و سپرده‌های معنوی او می‌نگرند و طبق آن با او رفتار می‌کنند و برایش حساب باز می‌کنند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳.

در زمان حضرت علی علیه السلام، شریح قاضی خانه‌ای گران قیمت خرید، حضرت او را فرا خواند و پرسید که: خبر یافته‌ام خانه ای به هشتاد دینار خریدهای و قولنامه هم نوشته‌ای و کسانی را که هم شاهد گرفته‌ای. گفت: آری چنین است. حضرت با ناراحتی به او نگریست و فرمود:

«يَا شَرِيحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ حَتَّى يُخْرِجَكَ مِنْهَا
شَاخِصًا وَيُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا.»

ای شریح! آگاه باش که به زودی کسی سراغت خواهد آمد (فرشته مرگ، عزرائیل) که نه به این قولنامه نگاه می‌کند و نه به آن شاهدان تا آنکه تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.

سپس فرمود:

خوب بنگر که این خانه را از مال دیگران و از راه حرام نخریده باشی که هم بازنده دنیا باشی هم آخرت اگر هنگام خرید خانه پیش من می‌آمدی قولنامه‌ای برایت می‌نوشتم که سبب می‌شد این خانه را حتی به یک درهم خریدار نباشی. متن آن قولنامه و نسخه خرید چنین است:

این خانه‌ای که بنده‌ای خوار، آن را از مرده‌ای در حال کوچ خریده است. خانه‌ای از خانه‌های غرور در محله نابودشدگان که چهار طرف او چنین است: یک طرفش آفت‌ها و بلاهاست، طرف دیگرش مصیبت‌ها، ضلع سومش هوای نفس و ضلع چهارمین شیطان اغواگر که در خانه از این سوی گشوده می‌شود. خریدار، فریب خورده‌ای آزمند و در آستانه مرگ است که با خرید آن از عزت قناعت بیرون شده و به ذلت دنیاپرستی کشیده شده است. اگر نقصی در خانه باشد، بر عهده کسی است که جسم پادشاهان را پوسانده و شوکت جباران و فرعون‌ها و شاهان را در هم شکسته است...

این گونه موعظه، برای آن بود که دنیاطلبان حریصی همچون شریح، ثروت خود را صرف کاخ و ویلا و بساط عیش و عشرت دنیوی نکنند که پس از چند صباحی باید بگذارند و بروند بلکه با هزینه کردن آن در راه خیر، خانه آخرت خویش را آباد سازند و با انفاق در راه خدا، ارزش دنیوی را به «ارز آخرتی» تبدیل کنند که برایشان ماندگار شود و یادآوری حساب قیامت و پاسخگویی به اینکه از کجا آوردی و کجا صرف کردی را، عاملی برای رهایی از دنیازدگی و غفلت از مرگ و آخرت سازد. امام، فراموشی مرگ را عامل این دنیا زدگی می‌داند و آرزوهای دور و دراز و دروغین را سبب ترجیح ارزش دنیوی به ارزش آخرتی می‌شمارد و می‌فرماید:

«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمْالِ فَصَارَتْ الدُّنْيَا أُمَّلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ
الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ.»^۱

یاد مرگ و اجل‌ها از دل‌هایتان رفته و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته است، در نتیجه دنیا پیش از آخرت شما را تصاحب کرده و متاع زودگذر دنیا بیش از متاع ماندگار آخرت دل و جانتان را برده است.

در ادامه می‌افزاید:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

شما را چه شده است که با به دست آوردن متاعی اندک از دنیا بسیار شادمان می‌شوید و از متاع بسیار آخرت که محروم می‌گردید، غمتان نیست! دنیای اندکی که از دست می‌دهید شما را می‌لرزاند و آثار غصه و پریشانی در چهره تان آشکار می‌شود گویا بناست همیشه در دنیا بمانید و بهره‌مند باشید... چرا مرگ را از یاد برده و این قدر دنیادوست شده‌اید؟

خوش است عمر، دریغا که جاودانی نیست

پس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست

گلی است خرم و خندان و تازه و خوشبوی

و لیک امید ثباتش چنان که دانی، نیست

دل ای رفیق در این کاروان سرای مبند

که خانه ساختن، آیین کاروانی نیست^۱

چگونه می‌توان دل از دنیا کند و دنیا را خرج آخرت کرد؟

راه آن، شناخت چهره زشت دنیا - این عجزه هزار داماد و زهر کشنده به صورت شربت گوارا و دیو فرشته صورت - است.

امام علی علیه السلام که از وارسته‌ترین زاهدان آخرت گرا و دنیاگریز است، دنیا را چنین می‌شناساند:

«فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنْقٌ مَشْرَبُهَا، رَدْعٌ مَشْرَعُهَا يُؤَبِّقُ مَنظَرَهَا وَ يُؤَبِّقُ مَخْبَرُهَا غُرُورٌ حَائِلٌ وَ ضَوْءٌ أَقْلٌ وَ ظِلٌّ زَائِلٌ وَ سِنَادٌ مَائِلٌ...»^۲

آب دنیا تیره و گل آلود است و منظره‌اش دلفریب فریبنده است اما بی‌دوام. نوری است در حال غروب کردن. سایه‌ای است ناپایدار و ستونی است رو به ویرانی.

در سخنی دیگر می‌فرماید:

دنیا سرای فنا و رنج و دگرگونی و عبرت است. روزگار، تیرش را به کمان نهاده و می‌افکند. تیرش خطا نمی‌رود و زخمش خوب شدنی نیست. زنده را با تیر مرگ می‌زند و سالم را با تیر بیماری نجات یافته را به هلاکت می‌افکند، سیری ناپذیر است و عطش آن فرو نمی‌نشیند. از رنج دنیا این است که انسان چیزی گرد می‌آورد که نمی‌خورد و خانه‌ای می‌سازد که در آن ساکن نمی‌شود و با دست تهی به سوی خدا می‌رود... از عبرتش این است که انسان در آستانه رسیدن به آرزوهایش با اجل رو به رو می‌شود و به آمالش نمی‌رسد...^۳

آیا دنیایی با این اوصاف، شایسته دل بستن است؟

۱. سعدی

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۳

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴: ان الدنيا دار فناء و عناء و غیرو غیر...

خوشا آنان که دنیا را «معبّر» می‌دانند و آخرت را «مقر» و در این «گذرگاه» به فکر آن «قرارگاه» اند و آخرت را فدای دنیا نمی‌سازند.

زندگی ذلت بار، یا مرگ شرافتمندانه؟

برخی «زندگی» را تنها زیستن و نفس کشیدن و خور و خواب می‌دانند و برایشان «چگونه زیستن» مطرح نیست. بعضی هم به کرامت انسانی و عزت و شرافت او ارج می‌نهند و زندگی ذلیلانه و حقارت بار را نمی‌پذیرند و سر دوراهی مرگ با شرافت یا زندگی ذلت بار، از آن مرگ استقبال می‌کنند.

فلسفه جهاد و دفاع، پاسداری از کرامت انسان است و عزت، خواسته خداوند برای اهل ایمان است. در حماسه عاشورا که حسین ابن علی علیه السلام فرمود: «هیئات منّا الذّله» جلوه‌ای از این بزرگواری و کرامت نفس خاندان رسالت را به نمایش گذاشت که مرگ و شهادت را بر تحمل بار ننگین بیعت با یزید، ترجیح داد.

امام علی علیه السلام با این جمله، حقیقت یاد شده را باز می‌گوید:

«الْمَنِيَّةُ وَالْأَدْنِيَّةُ»^۱

مرگ آری، پستی و ذلت هرگز!

در نبرد صفین نیز، وقتی سپاه شام با تسلط بر نهر فرات، آب را به روی لشکریان علی علیه السلام بستند و آنان را در مضیقه بی‌آبی قرار دادند، امام خطبه‌ای شورانگیز خواند و از یاران غیرتمند خویش خواست که اگر می‌خواهند از آب سیراب شوند، شمشیرهای خود را از خون دشمن سیراب کنند. سپس فرمود:

«قَالَمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَفْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ»^۲

مرگ، در زندگی همراه با شکست و ذلت شماست و زندگی، در مرگ شرافتمندانه و پیروزمندانه شما.

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

کسی که شجاعت رویارویی با دشمن را نداشته باشد یا در دفاع از خود و کشور و دینش سستی کند و عافیت طلبی نشان دهد، مقهور دشمن شده، خوار می‌گردد. امام علی علیه السلام در تشویق و انگیزش یارانش برای جنگ با دشمن متجاوز می‌فرماید:

«انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَ لَا تَتَّأَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُوا بِالْخَسْفِ وَ تَبُوءُوا بِالذُّلِّ»

رحمت خدا بر شما! بکوچید برای نبرد با دشمنان و در خانه‌های خود ننماید و زمین‌گیر نشوید که گرفتار ستم و دچار ذلت و خواری خواهید شد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

در خطبه‌ای دیگر، ضمن نکوهش یارانی که برای حضور در جبهه سستی می‌کردند و دچار تفرقه می‌شدند و عزت بدون جهاد می‌خواستند، می‌فرماید:

«مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَالْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمْ الْمَوْتِ أَوْ الذَّلَّ لَكُمْ؟»

برای پیروزی منتظر چه چیزی هستید؟ چرا برای گرفتن حق خود جهاد نمی‌کنید؟ آیا در انتظار مرگ هستید یا ذلت؟

پس از فراغت آن حضرت از جنگ خوارج نهروان و آغاز فتنه‌گری‌های نیروهای معاویه در قلمرو حکومت علوی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به دفع تجاوزها و مقابله با مهاجمین فرا می‌خواند ولی آنان حال جنگ نداشتند و به قیمت تحمل هرگونه حقارت و ذلت، پا به میدان جهاد نمی‌گذاشتند و خون به دل رهبر خویش می‌کردند. حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش هشدار می‌داد که اگر سستی و تنبلی کنید و پیشوای خود را یاری نکنید و دشمن را بر خودتان مسلط سازید، دشمن همه گوشت شما را می‌خورد، استخوانتان را می‌شکند، پوستتان را می‌درد و ناتوانتان می‌سازد. حال اگر دوست دارید، چنین باشید ولی من با تیغ برآن با دشمن می‌ستیزم و سرها را می‌پرانم و دست و پاهای دشمن را قلم می‌کنم...^۱

پروردگان مکتب علوی، با الهام از آن امام عزت بخش و ذلت ستیز، سلطه جباران را نمی‌پذیرند و با تحمل سختی‌ها و فشارها، شرافت و کرامت خویش را نمی‌فروشند و اگر هجوم دشمن بیش آید، دفاع و جهاد و مرگ شرافتمندانه را بر سازش و تسلیم و اسارت ترجیح می‌دهند.

مرگ با عزت ز عمر با مذلت بهتر است....

۱. مضمون خطبه ۳۴ نهج البلاغه.